

خشونت‌های منسوب به اسلام

امیر حسین تر کاشوند

(پژوهشگر علوم قرآن و متون دینی)

زمان:

9 شهریور ماه 1394



در این سخنرانی پرداخته شده است به بررسی خشونت‌هایی که به اسلام نسبت داده می‌شود و بررسی این که چه قرائت‌هایی از اسلام است که قائل به خشونت است و این انتساب‌ها را می‌پذیرد و همچنین بررسی دیدگاه‌های دیگری که قائل‌اند چنین انتساب‌هایی به اسلام نمی‌چسبد و این‌ها برداشت‌های نادرستی است که به اسلام نسبت داده شده و این‌ها از اساس نادرست است.

پرسش اصلی از این‌جا شروع می‌شود که آیا تا به حال بررسی کرده‌ایم که چه سهمی از خشونت‌ها، بی‌اخلاقی‌ها و پرخاشگری‌ها (چه ریز و چه درشت) به متون دینی برمی‌گردد و این که آیا علایق ما باعث می‌شود هرگونه پرخاشگری را از ساحت متون دینی دور بداریم، که البته باید به این پرسش رسیدگی شود.

به گفته یکی از کارشناسان، خشونت‌هایی که گروه‌های اسلامی در منطقه (و بعضاً تندرورها) انجام داده و ما با شنیدن‌شان دچار حس نفرت نسبت به آن‌ها می‌شویم، به‌ویژه که آن‌ها این اعمال را به اسلام نسبت می‌دهند، فقط 5 درصد تندی‌های موجود در متون فقهی است! آنها اگر قدرت پیدا کنند 95 درصد باقی مانده که هنوز فرصت ظهور نیافته را نیز ظاهر خواهند کرد. که در این سخنرانی سعی بر این است که تا حدودی به این 95% پرداخته شود.

وجود آموزه‌های خشن در متون دینی ما برای کسی که یک دوره ابواب مختلف فقهی را در قرون متمادی به صورت مقایسه‌ای مرور کرده باشد، کاملاً ملموس به دست می‌آید. ضمن این که منظور از متون دینی در تمام موارد، دین نیست، چرا که ما ساحت دین را مصون از بی‌اخلاقی‌ها و خشونت‌ها می‌دانیم و البته مراد از خشونت، خشونت‌های هضم نشدنی است، نه خشونت‌هایی که در حین جنگ و برای دفاع از ناموس و خانواده صورت می‌گیرد. منظور فقط خشونت‌هایی است که فرهیختگان متعهد جامعه آن‌ها را بر نمی‌تابند یا دست کم این که برایشان پرسش‌برانگیز است.

برای آگاهی بیشتر از عمق فاجعه، باید مروری بر تاریخ خود (چه گذشته و چه آینده) داشته باشیم. از این‌رو به‌مرور برخی از گزارشات خشنی که در متون دینی ما وجود دارد و به نام اسلام ترویج می‌شود، می‌پردازیم. که البته این خشونت، گذشته‌ای دارد که در کتب مقدس پیشین هست (به‌ویژه در جریان حضرت موسی بنابه قول تورات در گذشته، در آینده هم ظهور حضرت مهدی-) در بخش اصلی تورات (عهد عتیق) می‌بینیم که سه، چهار جنگ خانمان‌سوز توسط ایشان یا

راهاندازی شد و یا حضرت موسی در این جنگ‌ها به شدت شرکت نمود و هر آن چه جنایت علیه بشریت بود، توسط سپاهیان ایشان و یا به دستور شخص ایشان اعمال شد (بنا بر گزارش کتاب مقدس). طبیعتاً ما انتساب این‌ها را به شخص حضرت موسی نمی‌پذیریم.

در اثنای این جنگ‌ها نه تنها آتش جنگ برافروخته می‌شد، بلکه دستور قتل زنان و فرزندان هم صادر می‌شد و سپاهیان حضرت موسی (مطابق گزارش تورات) بعد از فتح یک شهر، از سر کینه و خشونت، شهر را به آتش می‌کشیدند.

در یکی از این جنگ‌ها (سفر اعداد باب 31) پس از این که سپاهیان موسی در جنگ علیه مدیان پیروز شدند و غارت کردند، زنان و اطفال را با خود بردند و هنگامی که برای گزارش کار خدمت حضرت موسی رفتند، حضرت بسیار خشمگین شد که چرا زنان و کودکان را نکشته‌اند! سپس به آنها مهلت دادند تا زنان و کودکان را از دم تیغ بگذرانند. در این جا این مطرح است که اگر فردی از کشورهای غربی با خواندن این کتاب‌های تورات و انجیل از دین‌گریزان شود، می‌توان به او ایراد گرفت؟! یا باید به او احسن گفت که به ندای فطرتش پاسخ مثبت داده است. این‌ها همه جنایت است و این که تو از دین می‌گریزی، حق داری؛ اگر نگریزی، ایراد داری. خوشبختانه ما مسلمانان معتقدیم که تورات توسط تورات نویسان بعد از حضرت موسی نوشته شده و مورد تحریف قرار گرفته و این انتسابات را به حضرت موسی رد می‌کند و قطعاً نادرست است؛ چرا که قرآن که گزارش یک قتل خطایی از حضرت موسی را آورده، چه طور این همه جنگ‌های خانمان سوز را حضرت موسی مرتکب شده اما قرآن هیچ کدام را گزارش نکرده است؟! پس از نظر ما مسلمانان این انتسابات به حضرت موسی نمی‌چسبد، درحالی که یهودیان و مسیحیانی که در صدر اسلام مسلمان شدند، به این معتقدند که این انتسابات بر حضرت موسی وارد است؛ و اما در خصوص آینده و ظهور حضرت مهدی که گزارشات اعلام می‌کنند دوسوم از بشریت در آستانه ظهور قتل‌عام می‌شوند. (که البته این دوسوم در روایاتی مطرح شده، که ما آن را ساختگی می‌دانیم برخی گزارشات این عدد را پنج‌ششم و برخی دیگر آن را هفت‌نهم می‌دانند) ما حتی در مرادفات خود همین ذهنیت خونین را از حضرت مهدی داریم، برای مثال برای بوسیدن پیشانی شخصی می‌گوییم، بگذار جای شمشیر امام زمان را بوسم. یعنی این توقع در ما وجود دارد که این کار صورت بگیرد. بر این اساس ما میان سه دوره قرار گرفته‌ایم: قبلی که از زمان حضرت موسی به آن اشاره شد، در آینده هم حضرت مهدی و اما در وضعیت کنونی هم برخی از خشونت‌ها رو آمده که از زمان حضرت موسی و حضرت مهدی (بنا بر روایات و نه به درستی) چیزی کم ندارد. وجه اشتراک این سه دوره فقط یک چیز است آن هم از پیش رو برداشتن موانع یا شمشیرهای آخته، برای به دست آوردن قدرتی که خدا برای آن ما را برگزیده و وعده داده است. حقیقت اسلامی هم همین است که خدا قدرت را به ما داده و ما حرکت می‌کنیم تا به آن برسیم.

در خصوص این خشونت‌ها که منسوب به اسلام است، سه دیدگاه وجود دارد، که دیدگاه‌های درون دینی محسوب می‌شوند:

1- دیدگاهی که قایل به خشونت و انتساب آن به اسلام است (که معتقد است این خشونت‌ها به دستور اسلام بوده و مطلق است، چه برای زمان پیامبر و چه برای زمان حال، باید این خشونت‌ها اعمال شود)

2- دیدگاه تقلید خشونت به ظرف صدور (که معتقد است موقت و متناسب با عرف آن دوره بوده و جزو احکام متغیر اسلام بوده است؛ یعنی احکام وابسته به زمان و مکان است و احکام آن زمان در امروز جواب نمی‌دهد و ضروری به دین‌داری ما وارد نمی‌کند، چون آن احکام در ظرف آن زمان بوده و ظرف امروز آن را بر نمی‌تابد پس اراده خدا هم بر ادامه آن حکم نیست)

3- دیدگاه معتقد به رد برداشت خشن از دین (اساساً حکمی مثل سنگ‌سار در اسلام وجود ندارد، که بخواهیم توجیهی برای آن بیابیم و معتقد به این است که ابتدا باید برادری یک حکم خشن را ثابت کنیم تا ببینیم منسوب به اسلام است و بعداً به ارزیابی تئوری‌های مختلف بپردازیم.)

حال آن که دیدگاه اول که قایل به خشونت و انتساب آن به اسلام است و آن را مطلق می‌داند، نمایندگی دیدگاه فقه سنتی است و این آموزه‌های خشن را در فقه سنتی می‌توان دید، چه فرقه‌های سنی و چه فرقه‌های شیعه. فقه سنتی این خشونت‌ها را جزیی از دین می‌داند. برای مثال، وقتی از آن‌ها می‌پرسیم، وقتی کسی چند کیسه برنج دزدیده چرا باید دستش را قطع کنیم، عقل و اخلاق و احساس ما این را نمی‌پذیرد، آن‌ها در جواب می‌گویند، وقتی خدا و شرع حکمی را صادر کرده، عقل چه کاره است که بخواهد ورود پیدا کند و بپذیرد یا نه و این که اگر عقل برای قانون‌گذاری کافی بود، پس چرا خدا پیامبران را گسیل داشت؟ پیامبر آورده چون ما تشخیص کار خود را نمی‌دانیم و خدا تشخیص کار ما را به واسطه پیامبران به ما نشان می‌دهد. پس از عقل خود برای تشخیص احکام استفاده نکنید و فقط به عنوان یک ابزار از آن استفاده کنید. این بحث حسن و قبح شرعی یا عقلی است. ما مسلمانان گرچه خود را عدلیه و نزدیک به معتزله می‌دانیم، اما فقه سنتی‌مان عملاً همان دیدگاه اشاعره را دارد. در فقه سنتی در تشخیص خوب یا بد به عقل استناد نمی‌شود و استنباط همه احکام از متن است (به نقل از ائمه استناد می‌کند) که البته گاهی از نقل هم برداشت اشتباه می‌کنند. فقه سنتی نه تنها انتساب این خشونت‌ها را به سلام می‌پذیرد، بلکه آن‌ها را

برای همیشه معتبر می‌شمارد. مثلاً اگر سنگ‌سار حکم خداست، همیشه باید اجرا شود. اگر گفته‌شده به کشورهای نامسلمان حمله کن تا ندای رهایی‌بخش اسلام را زیر برق شمشیر به آن‌ها برسانی، حتی اگر عقل و عاطفه‌ات گفت نه، تو حکم را اجرا کن، چه در زمان پیامبر و چه در زمان حال. اگر بگوییم، حداقل خانواده‌هایشان را به اسیری نگیریم، می‌گویند نه این حکم خداست. یعنی در فقه امروزه هم باید به این احکام خشن عمل کرد. در این دیدگاه، ارزش انسان به‌خودی‌خود، مطرح نیست، بلکه ارزش وی در پی هر آن‌چه نقل می‌گردد، است (فردی ارزشمند است که مطیع محض نقل باشد) که البته در بیشتر موارد از همان نقل هم اشتباه برداشت می‌کنند (نه تنها عقل کنار می‌رود، بلکه مواجهه درست هم با نقل نیست). به استناد یک حدیث ضعیف (که حتی ممکن است بررسی شود این حدیث از پیامبر یا ائمه صادر نشده است) یک وظیفه طاق‌فرسا برای همیشه برای انسان‌ها به وجود می‌آورد.

به عقیده سخنران، آشنایی با فقه سنتی از نان شب هم واجب تر است؛ چون: 1- منبع انبوه خشونت‌های منسوب به دین همین فقه سنتی است 2- فقه سنتی در تمام امور ما ورود پیدا می‌کند (از امور فردی تا خانوادگی، اجتماعی و حتی سیاسی) نه تنها برای صفر تا صد همه امور نسخه می‌پیچد، بلکه اختیاری هم باقی نمی‌گذارد و می‌گوید باید عمل کنی اگر عمل نکنی، تخطی کردی و حد می‌خوری یا اعدام می‌شوی، یا به کشور حمله می‌شود. 3- چون فقه سنتی با دین و دنیای ما سروکار دارد؛ برای مثال، اگر به این‌ها عمل کنی، به بهشت می‌روی و در دنیا اگر عمل نکنی، مجازات خواهی شد (هرآن‌چه در فقه آمده، اگر فرد به واجبات عمل نکند مستوجب تنبیه است) 4- مبنای قانون‌گذاری کشور ماست و ما نمی‌توانیم به کتابی که مبنای قانون‌گذاری کشورمان بی‌اعتنا باشیم؛ خصوصاً که امروز در حکومت، کشور ما مبتنی بر احکام اسلامی است و مبنای قانون‌گذاران و مجریان همین فقه است و من شهادت می‌دهم که طی این چهار دهه سعی‌شان بر این بوده که صادقانه این فقه را پیاده کنند. 5- در خصوص ناسخ و منسوخ، شنیده‌اید که در یک سری آیات قرآن در خصوص یک موضوع واحد چند رهنمود متنوع داده است که هر رهنمود متناسب با شرایطی بوده است (جایی یک رهنمود معمولی، یک جای دیگر یک رهنمود کمی تند و دیگری بسیار خشونت‌آمیز) و ذهن ما همیشه حالت بسیار خشن را مبنا قرار داده و بقیه موارد لطیف‌تر را کنار گذاشته و آن‌ها را مربوط به زمان ضعف اسلامی می‌دانند و معتقدند حالا که قوی شده‌ایم، مورد غلیظ‌تر مورد قبول است. رابطه با اهل کتاب و مشرکان، جزئی از همین مسئله است. امروزه از نظر فقه سنتی قتل اهل کتاب و مشرکین ناسخ دیگر آیاتی است که رفتار آرام و صلح‌آمیز و برادرانه را توصیه می‌کند 6- در فقه اسلامی گزارشاتی شگفت‌انگیز در خصوص حقوق بنیادین انسان وجود دارد (حق زنده‌بودن، حق دیده شدن و حضور در میان مردم، حق اختیار خود را داشتن، حق پژوهش و انتخاب باورها، ازدواج معقول، حق رابطه با دیگر مردم و تعامل با دیگر ملل، حق تکریم) این‌ها حقوقی تردیناپذیر هستند، اما در مرور احکام به احکامی 180 درجه مخالف برداشت‌های معقول می‌رسیم 7- تئوریزه کردن خشونت، در این خصوص یک سخنران نماز جمعه موارد خشنی را به فقه سنتی نسبت داد که کاملاً هم صحیح است، که حقیقتاً یک گزارشگر صادق بود و آن‌چه در متن فقه سنتی موجود است را ایشان توضیح داد، که مورد اعتراض رئیس‌جمهور وقت قرار گرفت. همان موقع بهتر بود به جای اعتراض به گزارش صادقانه او با استفاده از امکاناتی که داشتیم، کاری می‌کردیم که دیگرانی را که قرائت‌های متفاوت دارند بیاورند و با او مناظره برگزار کنند. جلو او را گرفتیم و پرونده مختومه شد، تا چند سال بعد رسیدیم به ایستگاه داعش و... اگر همان موقع، به‌طور جدی فقه سنتی را ارزیابی می‌کردیم، شاید گام‌هایی جلوتر از وضعیت موجود بودیم.

بنابر دلایلی که مطرح شد، نتیجه می‌گیریم که چون فقه سنتی با تمام ابعاد دین و دنیای ما و سرنوشت ما ارتباط دارد، پس ضرورت دارد که به آن بپردازیم و البته متأسفانه خیلی از افرادی که در جامعه تأثیرگذارند، با فقه سنتی آشنایی درستی ندارند. چند وقت پیش در خصوص قانون مربوط به مقابله با بدحجاب‌ها که داخل خودرو خانم‌ها حجاب خود را برمی‌داشتند، قانونی را در مجلس نوشتند مبنی بر این که هر کس این عمل را انجام دهد، مبلغی جریمه می‌شود. آن‌ها بر اساس وظیفه بر خاسته از فقه سنتی‌شان که در قانون اساسی هم بر آن تأکید شده، عمل کردند، اما کم نوشتند چون زمینه را فراهم ندیدند. اگر قرار باشد شدتی که در فقه سنتی وجود دارد در قانون اعمال شود تا مرز اعدام هم جلو می‌رود. در آن زمان یکی از شخصیت‌های حقوقی دوره قبل مجلس در یک مصاحبه گفته بود همان‌طور که در فقه ما برای نماز نخواندن مجازات وجود ندارد، برای حجاب هم مجازات نگذارید. یکی از بزرگواران گفته‌اند که ایشان اطلاع ندارند که برای نماز نخواندن هم مجازات بسیار سنگین تری وجود دارد.

یک نکته مهم دیگر که در ضرورت پرداختن به فقه سنتی برای ما اساسی است، این است که فقه سنتی با قانون اساسی ما تباین ذاتی دارد. قانون اساسی که سند مادر ماست، در عین حال در آن به فقه سنتی هم اشاره و تأکید شده است که شورای نگهبان وظیفه دارد رصد کند که خارج از فقه چیزی وارد نشود. ریشه اختلاف دو جریان سیاسی طرفدار نظام هم ناشی از اختلاف بین همین دو فقه است. هر دو فقه مستند به متون دینی هستند. وقتی شخصیت‌هایی مانند شاگردان امام و تحصیل‌کرده‌های حوزه قانون را می‌نوشتند، اصولی را به تصویب می‌رساندند و آن اصول، مخالف ذاتی فقه سنتی بود، که این‌ها رأی دادند و تصویب شد. آن‌ها حتماً ذهنشان به سمت گزارشات دیگری که در متون دینی وجود داشته، رفته است. یعنی فقه قانون اساسی ما بسیاری از اصولش از آیات قرآن و نهج‌البلاغه و روایات صحیح گرفته‌شده است، فقه سنتی هم برداشت غلطی از برخی آیات و روایات و اجماع فقهای قبلی است. به‌طور کلی هم قانون اساسی ما

و هم فقه سنتی، برخاسته از بعضی متون دینی است، ولی چون متون دینی ما آمیزه‌ای از احادیث جعلی و درست و تفسیرهای نادرست و روا هست، این دو نگرش به وجود آمده است. یک جریان، خواهان برجسته شدن اصول تعطیل‌شده قانون اساسی است ولی انجام نمی‌دهند، چون آن اصول با فقه سنتی سازگاری ندارد. ولی آن چه مسلم است، در این سه، چهار دهه عزم حاکمان متولی بر این بوده است که صادقانه این فقه را پیاده کنند. اگر شما نارسایی و نابسامانی می‌بینید، از متولیان اصلی نبینید. البته حساب فرصت‌طلبان بحث دیگری است. ایراد به فقه سنتی برمی‌گردد.

در جریان این چهل سال، سه حمله به این فقه سنتی هزارساله از سمت امام خمینی و شاگردانشان شد، که ما تقریباً نسبت به این حملات بی‌توجه هستیم. یکی تدوین قانون اساسی بود، قانون اساسی در بسیاری موارد مخالف رؤس مطالب موجود در فقه سنتی است، مثلاً روابط صلح‌آمیز با دولت‌های غیر متخاصم. در فقه سنتی چنین نیزی مطرح نیست، بلکه می‌گوید شما هرگاه برتری نظامی داشتید، باید بساط کفر و شرک را از روی کره زمین بردارید. لاقلاً سالی یک‌بار باید حمله کنید و پرچم لا اله الا اله و محمد رسول‌الله بر فراز تمام کشورها به اهتزاز در آید. از دیگر مواردی که در قانون اساسی آورده شده، آزادی ادیان و مذاهب و داشتن نماینده در مجلس است، که حتی مطرح‌شده که در مجلس، آن‌ها بر اساس کتاب آسمانی خود سوگند بخورند، درحالی‌که می‌بینیم در فقه سنتی، تورات و انجیل در صدر کتب ضاله هستند که نباید منتشر شوند و باید از بین بروند. هم چنین، حاکم بودن انسان بر سرنوشت اجتماعی‌اش و دخالت در انتخاب حاکم و تغییر آن، با فقه سنتی سازگاری ندارد. دومین شوکی که به فقه سنتی وارد شد، در سال 66، 67 بود که امام، فقه پویا را مطرح کرد در عین این که گفت، فقه سنتی مبناست، اما یک حرف بسیار مهم زد «تأثیر زمان و مکان در استخراج حکم». که بدترین حرف بد در فقه سنتی است، چون در فقه سنتی حرف خدا تغییرناپذیر است. اما امام فرمودند ما باید به شرایط نگاه کنیم و بر اساس زمان و شرایط، حکم یک موضوع را استخراج کنیم. مثلاً در بحث زکات مطرح شد که موارد مصرف زکات چه چیزهایی است، که در فقه سنتی چند مورد است که موارد مصرف آن‌ها مشخص است. امام گفتند آن چیزهای جدیدی به وجود آمده که باید به این‌ها توجه کرد. یا مثلاً شیعیان در خصوص استفاده از انفال (موهب طبیعی، درختان و...) آزاد هستند. مگر می‌شود این را آن اعمال کرد مثلاً مردم بروند و درختان را قطع کنند، نه این باید آن تعطیل شود. در صورتی که در فقه سنتی این مباحث اصلاً مطرح نیست؛ اما علی‌رغم این حملات، فقه سنتی آن قدر محکم بود که با این حملات خم به ابرو نیاورد. پایه‌های این فقه سنتی هزارساله است و سالانه هزاران نفر تربیت‌شده دارد، دروسش تدریس می‌شود و به نسل بعد منتقل می‌شود و بسیار روی آن حساسیت وجود دارد. لذا این موج‌ها هیچ تأثیری روی آن نداشتند. با این که حرف‌های امام خمینی در کشور بسیار مهم بود و بر اساس حرف ایشان نهاد و کنفرانس تشکیل می‌دادند و سازمان تأسیس می‌شد. اما بعد از طرح فقه پویا از سوی ایشان، هیچ در پی گیری آن نشینیدیم. اصلاً گویا چنین باوری وجود ندارد. البته امام خمینی هم خود تربیت‌یافته فقه سنتی بود و در کش‌وقوس فقه سنتی و تأثیر این دو عنصر زمان و مکان بود. مسئله‌ی مهمی اتفاق افتاد، این است که در همین هفت، هشت سال اخیر که توسط شاگردان امام خمینی در فقه حوزه‌های علمیه و از درون فقه سنتی فضلا و فقهای جوانی ظهور کردند که آن به میان سالی و بلکه بالاتر رسیده‌اند. آن‌ها بر اساس منهج فقهی فقه سنتی و بر اساس همان روش استنباطی آن‌ها گزارشات و مقالات بسیار زیبا و حساب‌شده‌ای ارائه می‌کنند. مثلاً در مورد همین جهاد ابتدایی (حمله به دیگر کشورها با شمشیر) یک‌به‌یک موارد را بررسی و رد می‌کنند. اصلاً جهاد ابتدایی را به کلی رد می‌کنند و جهاد را محدود می‌کنند به دفاعی. یا مثلاً مقاله می‌نویسند راجع به سنگسار و روایاتی که در آن‌ها سنگ‌سار آمده را تضعیف می‌کنند و می‌گویند وجود ندارد، که البته برخی از این روایات تأسف هست که به آن‌ها تن داده و آن‌ها را صحیح دانسته‌اند و قائل به سنگسار شده‌اند. بعدها موج سومی که بر علیه فقه سنتی برخاست، از میان همان وفاداران فقه سنتی است، که به روش اجتهادی فقه سنتی وفادارند، اما گزارشی به کلی متفاوت از فقهای قبلی یا حتی تا قرن پنجم استنباط می‌کنند، که شاید این بخش از همه امیدوار کننده‌تر باشد.

و اما حساس‌ترین بخش فقه سنتی که بخش پایانی نیز هست، همان آشنایی با مصادیق و محورهای خشونت در این فقه است، که باید بر اساس این گزارش، به این پرسش پاسخ دهید که آیا از دل این موارد، مدینه فاضله‌ای که در اذهانمان بود یا نسخه شفا بخشی که در ذهنمان بود، یا تعالی اخلاقی و معنوی که از این متون انتظار داشتیم، به دست می‌آید یا نه. باید برویم سراغ سایر دستگاه‌ها، که در بحث این جلسه نمی‌گنجد. هدف در این بخش، آگاهی بخشی است، چرا که حق مسلم ماست که نسبت به فقهی که تابلو متولیان برای قانون‌گذاری و اجراست، آشنا بشویم.

آشنایی با این خشونت‌ها در این بحث در دو محور مطرح می‌شود: یکی مصادیق، که به صورت موردی، چند مورد ذکر خواهد شد و دیگری محورهای خشونت.

◀ مصادیق خشونت

آیا می‌دانید که در فقه سنتی اصول دین تحقیقی نیست؟ ما به تحقیقی بودن اصول دین خیلی می‌بالیم، چرا؟ چون همیشه با احکام و فروعات سروکار داریم و همیشه هم در حال تقلید هستیم. یک‌دفعه در این عصر ارتباطات، به خاطر این که اصول دینمان تحقیقی است، نفسی می‌کشیم. در صورتی که مطابق فقه سنتی،

اصول دین تحقیقی نیست؛ حتی تقلیدی هم نیست. چرا اشاره شد که حتی؟ چون در تقلید، خود فرد بالاخره کاری انجام می‌دهد؛ مثلاً تحقیق می‌کند یا به مراجع مختلف مراجعه می‌کند که مثلاً در هر حکم کدام مرجع قوی‌تر است. در کل حرکتی، جنب‌وجوشی یا استعدادی از خود نشان می‌دهد. در فقه سنتی اصول دین تحقیقی نیست، حتی تقلیدی هم نیست، بلکه دقیقاً ارثی است. یعنی هر چه که پدر و مادر مسلمان رؤوس اعتقادی داشتند، ما باید امانت‌دارهای خوبی باشیم و همان را حفظ کنیم و کار مهمی که انجام می‌دهیم، این است که دست‌نخورده تحویل فرزندانمان دهیم. بدترین کار این است که بخواهیم در صحت یا انتخاب این اعتقادات پژوهش انجام دهیم، این بزرگ‌ترین گناه در فقه سنتی است. اگر مسلمانی بخواهد دست به پژوهش بزند و در سیر پژوهش خود بخواهد منکر فقط یکی از این رؤوس اعتقادی شناسنامه‌ای‌مان (رئوس اعتقادی پدر و مادرمان) شود، بدون هیچ تخفیفی مجازاتش اعدام است. که اگر کسی بررسی کرد و گفت خدا را قبول دارم، توحید را هم قبول دارم، اما مثلاً نبوت را زیر سؤال ببرد، بلافاصله حکم تیر برایش صادر می‌شود و بدون هیچ تخفیفی سزایش مرگ است. اگر نبوت را قبول کرد، ولی مثلاً از حضرت موسی خیلی در کتاب‌ها خشونت دیده، گفت قبول ندارم که او پیامبر خدا باشد، مگر می‌شود خدا چنین کسی را فرستاده باشد؟ یا موارد جدیدی که محققان در تاریخ ادیان مطرح کرده‌اند که مثلاً ما نبوت را قبول داریم که خداوند تعدادی پیامبر فرستاده ولی از حضرت عیسی فرضاً هیچ ردی در تاریخ به دست نیاورده‌ایم. پس منکر وجودش می‌شوند. یا مثلاً برخی می‌گویند من پیامبری عیسی و یحیی را قبول دارم، اما در مورد پیامبر اسلام می‌گویند او خیلی جنگ کرده است و حتی به کشور ما حمله کرده است؛ پس من او را قبول ندارم. تک‌تک این‌ها حکمشان اعدام است، لازم نیست همه این‌ها باهم باشد. یا مثلاً کسی معاد را قبول نداشته باشد؛ که این روزها خیلی‌ها نفی بهشت و جهنم می‌کنند. مثلاً اگر کسی بگوید این چه گزارشات وحشتناکی است که از جهنم در قرآن آمده است! پس من قبول ندارم؛ حکمش اعدام است. چرا حکمش اعدام است؟ چون هر اعتقادی جز عقاید اسلام باطل است و فرد دارنده این عقاید، مستحق مرگ است. با تأکید بر این که چون پیامبر اکرم آخرین فرستاده الهی است و همه باید به او ایمان بیاورند و تنها او حق است و مابقی باطل‌اند، باید به این فرستاده ایمان بیاورند. اگر نیاورده‌اند، پس باطل‌اند. به گزارش فقه سنتی، مثلاً نامه‌ای می‌فرستیم به سرزمینی که مسلمان نیست و می‌گوییم، به اسلام بگروید، که اسلام دارای این خصوصیات مثبت است و این کارها را هم باید انجام دهید، رؤوس اعتقادی و نماز و روزه هم مطرح می‌کنیم و بدین گونه به اسلام دعوت می‌کنند اگر آن سرزمینی دیگر، این‌ها پذیرفتند که هیچ، اگر نه حمله می‌کنیم. جهاد در متون فقه سنتی یعنی همین. یعنی گسترش اسلام و رساندن پیام حق به دیگر کشورها، از طریق شمشیر. امروزه چه تعداد کشور غیرمسلمان وجود دارد؟ چون مطابق فقه سنتی این احکام برای همیشه هست و این جریان‌های اسلامی هم دوست دارند همه جهان را بگیرند، بعضی مسائل را این‌جا مطرح نمی‌کنیم، اما ما هم ابتدا قرار بود پرچم اشهد أن لا اله الا الله، محمد رسول الله را بر فراز کاخ سفید بنشانیم. مطابق فقه سنتی خدای این فقه حکم اعدام اکثریت جمعیت جهان را پیش از تولد آن‌ها صادر کرده است. بر اساس فقه سنتی، مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: مسلمان و کفار (کفار به افراد غیرمسلمان اطلاق می‌شود) که البته این کفار دو گروه هستند: کفار اهل کتاب و کفار غیر اهل کتاب. کفار غیر اهل کتاب را مشرک نیز می‌گویند که در حال حاضر 45٪ جمعیت جهان را مشرکان تشکیل می‌دهند و جای تخفیف برای آن‌ها وجود ندارد؛ یعنی هر موقع مسلمانان توان نظامی پیدا کردند، باید به آن‌ها حمله کنند؛ اگر تسلیم شدند و اسلام آوردند، در حمله بعدی، دوشادوش ما خواهند بود؛ در غیر این صورت، آن‌ها را می‌کشیم. اگر هم اهل کتاب بودند، دوباره به آن‌ها ابلاغ می‌کنیم که اگر اسلام را پذیرفتند که چه بهتر، اما اگر نپذیرفتند حمله می‌کنیم و می‌گوییم که یا کشته می‌شوید و یا جزیه بدهید؛ یعنی پول بدهید که شما را نکشیم و من بعد، سالانه به ما پرداخت کنید. آن‌ها پول ندهند، جنگ می‌شود. در نظر بگیرید این همه موالیدی که هر روز در نقاط مختلف جهان که ما شاهدش هستیم، اکثریت قاطع آن‌ها هم مسلمان هم نیستند، حکم اعدامشان توسط خدا بنا به گزارشات فقه سنتی، صادر شده است؛ در اجرای این کارها مطابق فقه سنتی شما نباید عقل و اخلاق را دخالت دهید. وقتی حمله کردید و آن‌ها را کشتید، زن و بچه‌شان را هم باید اسیر بگیرید. گریه می‌کند یا... نباید توجه کنید، چون در حال اجرای حکم خدا هستید. بلایی که بر سر زنان ایزدی آمد و هم‌چنان پیامدش هست، آیا شما احساس دلسوزی یا تنفر داشتید؟ نه نباید به این شکل باشد. چراکه این حکم دقیقاً حکم فقه سنتی است و در این مورد هیچ فرقی بین فقه اکثریت و فقه اقلیت که ما باشیم، نیست. چون زنان ایزدی مسلمان نبودند، حتماً داعشی‌ها به آن‌ها گفته‌اند که مسلمان شوید، آن‌ها هم گفته‌اند نه و آن بلاها بر سرشان آمده است؛ دقیقاً کاری را کردند که در فقه سنتی وجود دارد. چرا این کارها انجام می‌شود؟ چرا اگر ما حق هستیم از طریق کار فرهنگی و تربیتی نمی‌خواهیم کارمان را پیش ببریم. در فقه سنتی به کار فرهنگی و تربیتی خیلی پرداخته نمی‌شود و این نکات در این فقه جایی ندارد. می‌گویند در زمان پیامبر هم، در دوران مکه کار فرهنگی و تبلیغی انجام داد، اما چون جواب نداد، رفت مدینه و شمشیر بالا آمد و شاهد بودید که نتیجه داد. حدیثی وجود دارد که متأسفانه به امام صادق نسبت داده‌اند که طی ده سالی که پیامبر در مکه بود، اقدام کرد اما مردم نپذیرفتند. بعد از آن، امر به قتال صورت گرفت و جواب داد؛ پس خیر در شمشیر است. می‌گویند بعداً یعنی زمان امام قائم نیز همین‌گونه خواهد شد و دوباره شمشیر است که برگ برنده ماست. شاید برایتان جالب باشد که امر به معروف و نهی از منکر و جهاد ابتدایی در ابواب فقهی درهم‌تنیده شده‌اند و در متون فقهی ذیل هم هستند، که در واقع، امروزه در کشور ما افراد تند مذهبی تقریباً گزارش دقیق‌تری از فقه سنتی ما ارائه می‌کنند. مطالبه آن‌ها این است که باید از قوه قهریه در اجرای امر به معروف استفاده کرد. درست هم هست، چون در فقه سنتی این‌ها در کنار هم هستند. در واقع می‌توان گفت در فقه سنتی به درمان خیلی فکر نمی‌شود، بلکه به رفع مسئله و پاک کردن صورت مسئله توجه می‌شود. (البته این یکی از قرائت‌هایی است که در این بحث به آن اشاره می‌شود، وگرنه بقیه

قرائت‌ها چنین تصویری از اسلام ارائه نمی‌کنند. همان‌طور که اشاره شد، در فقه سنتی صورت مسئله را پاک می‌کنند؛ مثلاً اگر کسی نماز نمی‌خواند، تعزیرش کنید، روزه نگرفت و دفعه سوم بود، او را بکشید؛ نامسلمان است به او حمله کنید؛ مرتکب فحشا شده، سنگ‌سارش کنید. در هیچ‌یک از موارد، تربیت و درمان دیده نمی‌شود. آیا می‌دانید هر ترک واجبی در فقه سنتی، بنا به قول اکثریت فقها تنبیه، تعزیر و حد دارد. شما می‌گویید مثلاً نماز که رابطه من با خالق است، خوب چه شری بر دیگری دارد؟ حالا اگر عملی مرتکب شوم که تبعات اجتماعی داشته باشد و به زیان سایر مردم باشد، یک چیزی، اما این که مربوط به خودم است. این مسائل نیست، شما نسبت به هر یک از مسائل شرعی و واجبی بی‌اعتنا باشید، مورد حد قرار خواهید گرفت. از نامسلمان‌ها وارد خودمان یعنی مسلمانان می‌شویم، آیا می‌دانید کسی که نماز نمی‌خواند، حکمش چیست؟ حکم این او یا بدوا یا نهایتاً در مرتبه سوم چهارم اعدام است. که این در بین فقها طبق بررسی‌های سخنران از قرن دوم (شیخ طوسی) تا همین دو قرن پیش، هیچ اختلافی وجود ندارد. اگر کسی نماز را قبول نداشته باشد، سریعاً حکمش اعدام است؛ البته اگر مرد باشد، اما اگر نماز را قبول داشته باشد، ولی نماز نخواند، دفعه اول و دوم تعزیرش می‌کنند، اما دفعه سوم دیگر او را می‌کشند. این‌ها در مورد نماز است، که ما چه تصور معنوی از آن داریم. همین حکم در مورد روزه و زکات وجود دارد. مسلمات فقهی و ضروریات دین، آن‌چه مسلم است و همه فرق اسلامی آن را قبول دارند که جزو دین است، هر کدام را که فرد رعایت نکند، دفعه اول و دوم تنبیه‌ش می‌کنند، اما دفعه سوم و نهایتاً چهارم، اعدامش می‌کنند. اما در مورد خانم‌ها یک تخفیف وجود دارد؛ خانم‌هایی را که از روی تنبلی نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند، تعزیر نمی‌کنند بلکه در زیرزمین یا جای دیگری حبسشان می‌کنند و در هر پنج وعده که صدای اذان می‌آید، آن‌ها را به باد کتک می‌گیرند و این رویه را ادامه می‌دهند تا فرد ارشاد شود. امر به معروف و نهی از منکر در فقه سنتی دقیقاً یعنی این. اینکه نهج‌البلاغه چیز دیگری می‌گوید یا ما تحقیق کردیم و غیره، چیز دیگری است؛ در اینجا به گزارش فقه سنتی پرداخته می‌شود. علامه حلی در ارشاد الازدهان می‌گوید، هر کس از مکلفین نماز نخواند، اگر این نماز را واجب نداند و نخواند، چنان‌چه مسلمان زاده باشد، سریعاً کشته می‌شود. اما اگر قبلاً یهودی یا مسیحی بوده و بعداً مسلمان شده و نماز را قبول نداشته باشد، به او می‌گویند توبه کند، که اگر نپذیرد کشته می‌شود. اما اگر کسی نماز را قبول داشته باشد ولی نماز نخواند، تعزیر می‌شود و در نهایت، دفعه چهارم کشته می‌شود. همه فقها این نظر را دارند و علامه حلی به‌عنوان نمونه عنوان شد. و ما بدون اینکه این چیزها را بدانیم، اسم مدرسه تیزهوشان پایتخت را علامه حلی می‌گذاریم و کلی هم ذوق می‌کنیم که چه اسم زیبایی! آیا می‌دانید مطابق فقه سنتی، دختر در ازدواجش هیچ نقشی ندارد؟ پدر خوشبخت و سعادت‌مند پدری است که دخترش قبل از این که حیض شود، ازدواج کند! سن ایده‌آل برای دختر نه‌سالگی است و در نه‌سالگی شوهر اجازه تماس جنسی با دختر دارد و این رسمی است. قبل از نه‌سالگی مثلاً دختری که در هفت‌سالگی ازدواج می‌کند نباید با او تماس جنسی برقرار کرد، مگر این که پدرش موافقت کند. می‌دانید در فقه سنتی آیا انسان به‌خودی‌خود مورد تکریم نیست، و باید آن قیدی از مسلمانی داشته باشد. در فقه سنتی انسان به‌خودی‌خود ارزش ندارد، بلکه مؤمن ارزش دارد. هر آن‌چه که راجع به تکریم انسان شنیدیم، در فقه سنتی به انسان بر نمی‌گردد و شامل مؤمن می‌شود و با این دید، مشرکان و اهل کتاب کنار رفتند. مؤمن هم در تعریف ما مخالفین مذهبی هستند و اهل سنت هم کنار می‌روند و فقط یک درصد کمی از شیعیان باقی می‌مانند. تازه در مورد شیعیان هم اگر مثلاً نماز نخواند، اصلاً نباید به او احترام گذاشت. ما آمار را می‌دانیم که شاید خیلی‌ها هم نخوانند. در نتیجه تعداد تکریم خیلی محدود می‌شود. آیا می‌دانستید غیبت و هجو و بی‌احترامی به مسلمان جایز است؟ هجو مؤمنین جایز است که منظور از مؤمنین یعنی ما، یعنی همین مسلمانان و شیعیان و نه نامسلمانان و مخالفان مذهبی. در برخی از مقاطع تاریخی، خلفای اهل سنت، شیعیان را به خاطر همین ثب اللعن آن دو خلیفه می‌کشند و تحت تعقیب قرار می‌دادند و نه به این دلیل که محب علی هستند و چه‌بسا کشت و کشتارهایی هم رخ می‌داده است. ما خیلی به اینکه آبروی مؤمن بالاتر از کعبه است، بالیدیم، که این دقیقاً مربوط به مؤمن است. با محدودیت بسیار زیادی که در فقه قائل شده‌اند، نامسلمانان و اهل سنت خارج می‌شوند و از شیعیان هم، آن‌هایی که تابع و مطیع باشند و بسیاری شرایط دیگری را داشته باشند، می‌مانند و تعداد زیادی حذف می‌شوند.

◀ محورهای خشونت

خشونت با زنان: پرده‌نشینی و حبس در خانه (که حرف مشترک است) حتی اگر در وسایل الشیعه مراجعه کنید می‌بینید که به مستحب بودن حبس زن در خانه اشاره دارد- شوهر دادن دخترکان و اطاعت محض از شوهر و بیرون نرفتن از خانه. اصل بر حبس و پرده‌نشینی زن است و در مواردی ضروری اگر قرار است بیرون برود، باید اجازه بگیرد- باز بودن دست شوهر در تنبیه وی در صورت عدم اطاعت (که عدم اطاعت مثلاً بدون اجازه شوهر بیرون برود و یا از اموال شوهر خوب مراقبت نکند)- تشویق به چند زن داشتن؛ عدم حضور احتمالی و سیاسی (وقتی خود بیرون رفتن این‌همه قیدوبند دارد، حضور اجتماعی و سیاسی دیگر معنی ندارد)، در سال 41 اولین اعلامیه سیاسی که امام به محمدرضا شاه پهلوی دادند، سه خواسته را از ایشان مطرح کردند که دو مورد آن‌ها این بود که شرکت زنان در رأی‌گیری و نیز کاندیدا شدن‌شان در انتخابات، خلاف اسلام است.

خشونت با نامسلمانان: لزوم حمله نظامی به آن‌ها برای مسلمان شدنشان؛ اسیری و برده گرفتن زنان و کودکانشان؛ مباح بودن دشنام و غیبت و بهتان؛ نجس شمردنشان؛ حقوق اختصاصی اقلیت‌ها، که اصلاً معنایی ندارد (چه کتاب، چه مسجد و چه معبد)، جلوگیری از احداث کلیسا یا مسجد برای اهل سنت در فقه سنتی. مدام شما مطالبات اصلاح‌طلبانه دارید، اما آن‌ها نگاه به متن فقه می‌کنند و آن‌ها می‌بینند که قول قطعی فقه هزارساله را اجرا می‌کنند. با اعتراض چند نفر اصلاح‌طلب که مشکلی حل نمی‌شود. باید مشکل ریشه‌ای حل کرد.

خشونت زبانی و اخلاقی

خشونت در کيفرها: سنگسار، حیاتی بودن قصاص، قطع دست دزد، اعدام مرتد و اعدام کسی که به پیامبر و معصومین ناسزا بگوید و بی‌احترامی کند و تزییر و تنبیه برای ترک هر واجب دینی

خشونت سیاسی و امنیتی: اینکه فرد اجازه نداشته باشد تحقیق و پژوهش کند که باورهای خود را خودش انتخاب کند و به همان اندازه عجیب بودن سرپیچی از اطاعت حاکم اسلامی و اگر این افراد غیر مطیع به شکل گروه دربیابند، باید به آن‌ها حمله کرد و جهاد علیه آن‌ها واجب می‌شود.

بی‌ارزش بودن جان انسان‌ها در نتیجه به این شکل تعداد کمی از افراد باقی می‌مانند که کنترل جمعیت هم ایجاد می‌شود و مشکلات اقتصادی هم حل می‌شود.

خشونت نسبت به هویت انسان: هویت انسان همین هست که خدا او را آفریده؛ یعنی فطرت و داشته‌هایی دارد که باید آن‌ها را به ظهور برساند، و اما این که چه چیزهایی از او خواسته شده، اطاعت طلبی مطلق و نظارت قضایی بر آن. اطاعت طلبی مطلق یعنی چه از نظر فکری که هرآنچه در فقه آمده و در رؤس اعتقادی مطرح شده است، همین است و حق نداری چیزی را تغییر دهی و چه از نظر عملی، یعنی از احکام هر آنچه آمده، انجام می‌دهی و چه از نظر حکومتی، که باید مطیع حاکم باشی. که این‌ها همه در فقه در خصوص مسائل سیاسی مطرح شده است. و هیچ اختیاری وجود ندارد برای انسان، بلکه اگر هر یک از سه مورد را انجام دهی، مجازات می‌شوی. یعنی در واقع از کار انداختن و مقابله و سرکوب فطرت خدایی و جلوگیری از شکوفایی فطرت و داشته‌هایی که بالقوه خدا در وجود آدم قرار داده و قرار است فعال بشوند، اگر بگذارند. توصیه به اطاعت محض را تبدیل به ارزش کرده‌اند، که منجر به ظهور افرادی می‌شود که ذهنشان فلج شده است.

خشونت در فهم آیات: آیه 5 سوره توبه می‌گوید همه مشرکان را بکش و قایل به تعمیم شده است. البته این آیه خاص مشرکان جنگ‌افروز پیمان‌شکن رودررو با پیامبر بوده است. این فقط مربوط به مشرکانی بود که جنگ‌افروزی و پیمان‌شکنی کردند، اما می‌گویند نه، این برای تمام مشرکان، نه فقط مشرکان عصر پیامبر، بلکه از لحظه ظهور اسلام تا قیامت است که در گیتی پا به عرصه می‌گذارند. یا آیه 29 سوره توبه که حکم قتال با اهل کتاب است یا از همان آیه 5 توبه قتل همه نماز نخوان‌ها را استنباط می‌کنند. یا از آیه 123 چگونگی حمله به دیگر کشورها را، که می‌گوید اول به کشور همسایه که نزدیک‌تر است، حمله کن، بعد سراغ دیگر کشورها برو. یا قتل عام اسیران که از آیه دیگری از قرآن استنباط می‌کنند.

در پایان بازهم تأکید بر این است که این بحث گزارشات فقه سنتی بود و قرائت‌های درستی از اسلام وجود دارد که با این فقه سازگاری ندارند و حتی قرائت‌های فقهی دیگری هم وجود دارد که آن‌ها هم با این قرائت سر سازگاری ندارند، که به‌طور مثال از قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی می‌توان نام برد، که در آن ابتدا از این کشتارها خبری نیست، این قانون توسط بسیاری از دانش‌آموختگان حوزه و شاگردان امام نوشته شد و به‌واسطه آن می‌توان با جهان تعامل داشت و به بسیاری از اهداف انسانی دست پیدا کنیم.

سوالات

فقه سنتی برابر است با شرع یا متفاوت است؟ در این بحث همه فقه و حتی تمام فقه سنتی مورد بررسی قرار نگرفت، بلکه فقط گزارشات خشنی که در فقه سنتی جا خوش کرده، توضیح داده شد؛ در نتیجه، از دیدگاه من این‌ها برابر با شرع نیست. بسیاری دیدگاه‌ها در فقه سنتی و سایر فقه‌ها هست که با شرع مشترک هستند، که البته این بخش‌های خشن آن با شرع هیچ تناسبی ندارد.

در نظامی که ما در آن زندگی می‌کنیم، شاهد بوده‌ایم که به مدافعان سرسخت فقه سنتی، که در مقام مرجعیت تقلید هم بوده، حمله‌ور شدند و ایشان رسماً محبوس شدند و حصر خانگی برایشان در نظر گرفته شد، این چطور با فقه سنتی توجیه می‌شود؟

امام متحیر بین فقه سنتی و پویا و بیشتر عمل‌گرا بودند، خصوصاً در اوایل انقلاب؛ ولی به لحاظ صداقتی که در عمل داشتند تشخیص داد نه که فقه سنتی قابلیت عرضه و پذیرش در افکار عمومی داخلی و جهان ندارد، لذا رو آوردند به تجدیدنظرطلبی. فکر می‌کنم اگر امام 10 سال دیگر بود، بسیاری از مشکلات عیدهای که ملهم از فقه سنتی است و ما آن در بعد تربیتی و فرهنگی با آن مواجه هستیم، به‌طور قطع و یقین آن تا کم‌رنگ می‌شد.

برداشت من این بود که گویا ما هیچ‌وقت چیزی جز فقه سنتی نداشته‌ایم، آیا از نظر شما یک فقه مدون به نام فقه غیر سنتی وجود داشته در طول تاریخ 1500 سال؟ و در این راستا جناب آقای بهبودی را قبول دارید یا خارج از این قضیه می‌بینید و این که در این مسیر خودتان و سایر پژوهشگران را در کجا قرار می‌دهید؟

بر اساس بررسی‌های انجام‌شده، فقهی که به این شکل مدون باشد و قرن‌ها مورد تدریس قرار گرفته باشد، وجود ندارد. چون قبلاً حکومتی وجود نداشت، ولی آن این فقه به چالش کشیده شده و در سه، چهار دهه اخیر تولیدات ارزنده‌ای مخالف گزارش مشهود، در حال شکل‌گیری است. طبیعتاً استاد فقیه جناب آقای بهبودی در بسیاری از زوایا می‌توانند با فقه سنتی زاویه داشته باشند و اگر قرار بر شکل‌گیری فقه غیر سنتی باشد، آقای بهبودی یکی از کسانی است که می‌توان از نظرات ایشان در این راستا استفاده کرد.

بهتر بود به‌جای عنوان خشونت منسوب به اسلام از عنوان بررسی فقه سنتی استفاده می‌شد و این که وقتی فقه سنتی را بررسی می‌کنیم، خیلی از چیزها در آن با منابع عقلی جور در نمی‌آید. ریشه آن در کجاست؟ اسلام چیزی غیر از این است، پس چه‌طور این فقه سنتی طی این 1500 سال قدرت و تداوم یافته است؟ رویکردهای فعلی دیگر چرا قدرت نگرفتند؟ یعنی تداوم آن به دلیل کاروان قدرت و تداوم سیاسی بوده است؟ آیا بررسی‌شده که چرا از منظر جامعه‌شناختی این رویکرد فقه سنتی قدرت گرفته و سایر رویکردهای فکری تا این حد قدرت نگرفته‌اند؟ در خصوص عنوان بحث، اگر قرار بود محدود به همین جلسه باشد، بله. اما در جلسه بعد، قرار است مباحث دیگری هم مطرح بشود و دیگر دیدگاه‌ها و دستگاه‌ها هم مطرح شود.

در خصوص مطالبی که گفته شد که آقایی در نماز جمعه گزارشی از فقه سنتی را بیان کرده، باید گفت که او نظر خود را به‌عنوان اسلام مطرح می‌کند. نه این که گزارشی از یک نوع فقه مطرح کند. به این شکل نیست چون ایشان نظرات خود را به اسلام تعمیم می‌دهد، همان‌طور که بعداً نظرات خود را به امام خمینی نیز تعمیم داد. اینکه مطرح شد آقای خمینی اشاره دارد بر تأثیر زمان و مکان در فقه سنتی، البته اساساً زمان و مکان، هم در فقه سنتی و هم در فقه پویا هست، که کتاب آقای مطهری دال بر این مسئله است. آقای خمینی در پیام خود مبنی بر این که فقه رایج در کنج حجره‌ها و حوزه‌ها برای اداره کشور آن پاسخگو نیست، اتفاقاً فقه سنتی را مطرح کردند. چرا اساساً ما آن استنباطات غلط را فقه بنامیم؟ این اساساً غلط است و ما باید آن را از دایره فقه خارج کنیم.